

توسعه و نقش زنان در جهان (۱۹۸۵-۱۹۹۵)

محمد پورنجف^۱

چکیده: توسعه اجتماعی- اقتصادی که در رأس برنامه‌های هزاره سوم سازمان ملل متحد می‌باشد بستگی تام با رعایت حقوق زنان و احترام به نقش واقعی آنان دارد. «ابزار جنسیتی» می‌بایست در همه موازین نفی گردد. توسعه انسانی می‌باید با توسعه نقش زنان در همه مراتب اجتماعی و اجازه ورود آنان در سطوح مدیریتی همراه باشد. نمی‌توان از عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی سخن گفت مگر آنکه شاخص ارتقای حقوق زنان به‌طور مستقیم مورد نظر قرار گیرد. مقاله زیر ابعاد گوناگون حضور زنان در جوامع بین‌المللی را با نظر داشت مبحث کلی توسعه انسانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. **واژگان کلیدی:** زنان، خشونت، جنسیتی، سازمان ملل، کارگران خانگی، توسعه انسانی، فقر..

دهه ۱۹۸۵-۱۹۹۵ از بی‌نظمی غیر معمولی رنج برده است. از ابتدای دهه ۸۰، سیاست اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری از سوی طرفدارانی چون مارگارت تاچر در انگلستان، رونالد ریگان در آمریکا و نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان دارویی برای دردهای توسعه شناخته شده است. سیاست‌های تعدیل ساختاری، دولت‌ها را ملزم می‌کند که به کشورهای کمتر توسعه‌یافته و کشورهای در حال گذار اروپای شرقی و آسیای مرکزی تنها در صورتی که این سیاست‌ها را بپذیرند، وام اعطا کنند. این زنجیره‌های سیاستی عموماً به عنوان توافقات واشنگتن، شناخته می‌شوند که این سیاست‌ها به طرز چشمگیری ناموفق بوده‌اند.

دهه‌های ۸۰ و ۹۰ به عنوان دهه‌هایی شناخته می‌شوند که توسعه در آنها مفقود گردیده است. هرچند سرعت رشد سرمایه در کشورهای در حال توسعه در دهه

۱. دکتر محمد پورنجف، رئیس اداره امور بین‌المللی زنان.

۸۰ میلادی، ۲/۵٪ پیش‌بینی می‌شد، اما متوسط سرعت رشد عملاً کمتر از نیم‌درصد بوده است. در دهه ۹۰ وضعیت حتی از این هم نامطلوب‌تر بوده‌است، زیرا که سرعت پیش‌بینی‌شده برای رشد سرمایه که ۳٪ تخمین زده می‌شد صفر درصد بوده است. یک گزارشگر اظهار داشت که عملکرد اقتصادی کشورهای موافق تصویب سیاست‌ها (توافقات واشنگتن) به وضوح نا امیدکننده به نظر می‌آمد.

تغییر مهم دیگر طی این دهه‌ها، خاتمه جنگ سرد است که این رویداد معادلات قدرت را در سازمان ملل تغییر داد. سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ صورت می‌گیرد. فروپاشی بلوک شرق و غرب روند توسعه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. زیرا بلوک سوسیالیست، حامی روندهایی بود که نیازمند دولتی قوی، حرکت به سمت تامین عمومی خدمات اصلی و طرح اقتصاد جهانی منصفانه‌تری نظیر نظم نوین اقتصاد بین‌المللی بودند. در طراحی، برخی دولت‌های تازه استقلال‌یافته غالباً تلاش می‌کردند که ائتلاف‌های جدیدی نظیر NAM یا گروه ۷۷ را به وجود آورند تا با اربابان استعماری سابق خویش مذاکره کنند. افزایش نقش نهادهای برتون وودز در حاکمیت اقتصاد جهانی، با کاهش نقش سازمان ملل و نهادهایش در مذاکره در خصوص عدالت اقتصاد جهانی همراه شده بود. الگوی نئولیبرال، روند منتهی به بازار، نقش دولت‌ها را تضعیف می‌کرد و از آنجایی که سازمان ملل پارلمانی از دولت‌ها است، تأثیرگذاری آن نیز کاهش یافت. تغییراتی چون ورود ۲۸ دولت جدید به سازمان ملل بین سال‌های ۹۰ تا ۹۳، که حاکی از ظهور دسته‌ای از دولت‌های کوچک بوده و بر قدرت کشورهای جنوب می‌افزود، به دلیل ائتلاف‌ها و کلوب‌های جدید تأثیر خود را از دست داد. اتحادیه‌های دولتی نظیر اتحادیه اروپایی (۱۹۹۲) جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (۱۹۹۱) و مجمع تجارت آزاد کشورهای شمال آمریکا (۱۹۹۱) همه در این زمان به وجود آمدند.

همراهی زنان با سازمان ملل در این زمان از جهات بسیاری یک نقطه عطف به شمار می‌آید. چنان‌که این دهه، دهه بین‌المللی زنان شناخته می‌شود. شتاب ایجادشده در دهه بین‌المللی زنان تداوم یافت و زنان کار خویش را در مبارزه با مشکلات ناشی از نابرابری آغاز کردند. آنها طرح توسعه را هم در سطح کلی و هم با نگاه ویژه به زنان مورد انتقاد قرار داده و شبکه‌های ارتباط با توده مردم را گسترش دادند. رشد یکباره دانش و شناخت «مطالعات زنان» به عنوان یک رشته دانشگاهی فضای فکری بیشتری را فراهم

آورد تا زنان بتوانند بر درک دیگران از موقعیت زنان و حمایت لازم برای ایشان بیافزایند. از سویی توجه به وضعیت اقتصادی افزایش یافته و بخش غیر رسمی در اقتصاد مازاد و نامطلوب به نیروی حیاتی اقتصاد تغییر یافت .

ویژگی غالب سازمان ملل در این دهه حرکت زنان در جهت تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و ظهور ایشان به عنوان رئیس نهادهای مهم می‌باشد. برای مثال زنان ریاست شش نهاد مهم را بر عهده داشتند:

۱. خانم «نفیس هادیک»، اولین زن برای ریاست نهاد مهمی چون UNEPA بود (۱۹۸۷ تا ۲۰۰۰) و برنامه جهانی غذا را از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ بر عهده داشت .
۲. خانم «کترین برتینی»، ریاست سازمان بهداشت جهانی از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳
۳. خانم «مری رابینسون»، کمیساریای عالی سازمان ملل برای حقوق بشر از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۲ بود.
۴. خانم «ساداکو اوگاتا»، کمیساریای عالی سازمان ملل برای حقوق بشر از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ بود .
۵. خانم «کارول بلمی»، ریاست یونیسف را از ۱۹۹۵ به عهده دارد .
۶. خانم «لوئیس فرشت»، از ۱۹۹۸ اولین معاون زن دبیرکل سازمان ملل شناخته می‌شود .

در این دهه، در کنفرانس‌های سازمان ملل از زنان در مسائل و بخش‌هایی غیر از بخش‌های مربوط به زنان نیز بهره گرفته شد. زنان در کنفرانس‌های جهانی چه در خارج و چه در داخل سازمان ملل، دیگر به عنوان اعضای فرعی تلقی نمی‌شدند و از شرکت، مشارکت و حتی ریاست آنها در صحنه‌های سیاسی و فکری استفاده می‌شد. زنان از کنفرانس‌ها به عنوان سکوهایی برای نمایاندن مناطقی استفاده می‌کردند که در آنها هنوز سلطه مردان و تبعیض حاکم بود. تأثیرگذاری زنان در سازمان‌های غیردولتی نیز در کنفرانس‌های جهانی سازمان ملل آشکار گردید. برای مثال، زنان در اجلاس سران در ریودوژانیرو در ۱۹۹۲ فعالیت نموده و دستورالعمل کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳)، دستورالعمل کنفرانس بین‌المللی در خصوص جمعیت و توسعه در قاهره ۱۹۹۴، کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین سال ۱۹۹۳ و دستورالعمل اجلاس سران برای توسعه اجتماعی در کپنهاگ در سال ۱۹۹۵ را تهیه نمودند. زنان چه در دفاتر ملی

و داخلی و چه در دفاتر اصلی سازمان ملل نقش بسیار مهمی را در جهت‌الگوهای استراتژی‌های آینده‌نگر نایروبی ایفا کردند. آنچه که در این میان آزردهنده بود این بود که بیرون از این «کریدور قدرت زنان» در سازمان ملل مسائلی وجود داشت که به قول چینوا آچه^۱ در حالی که زنان برای ایجاد جایگاهی برای خود در سازمان ملل مبارزه می‌کردند و تلاش می‌کردند که فهم مربوط به موقعیت زنان در اقتصاد را توسعه بخشند، نابرابری، فقر، مخاصمات و صدمات ناشی از آنها در حال افزایش بود و در این میان زنان بدترین صدمات را متحمل می‌شدند.

تأثیر نوگرایی: افزایش فقر برای زنان فقیر

بسیاری از گزارش‌ها در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ حاکی از آن بود که وجود نابرابری‌ها، بحران‌های اصلی بودند که روند طرح‌های توسعه‌ای را به چالش می‌کشید. یکی از مهمترین این طرح‌ها، کمیسیون جنوب بود که با حضور ۲۸ اقتصاددان از کشورهای در حال توسعه تشکیل شد. در سال ۱۹۹۰ بعد از سه سال تحقیق و مشورت این کمیسیون گزارش خود را تحت عنوان «چالشی برای جنوب» منتشر کرد. در این گزارش عنوان شده است: «درحالی که کشورهای توسعه یافته از ۱۹۸۳ تجدید قوای خویش را آغاز نموده‌اند، آنچه برای کشورهای جنوب مهم است این است که تجدید قوای کشورهای شمال پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در فضای اقتصاد خارجی کشورهای در حال توسعه به همراه نداشته است».

اطلاعات، بیانگر این نکته اساسی می‌باشد که فقر و نابرابری در کشورهای جنوب افزایش بیشتری داشته است. در ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۸ فقر در آفریقا، اقتصادهای در حال گذار اروپای شرقی و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق گسترش یافت. در کشورهای کمتر توسعه یافته، به غیر از جمهوری خلق چین، تعداد افرادی که در فقر به سر می‌بردند به‌طور ثابت در طول دو دهه آخر قرن بیستم افزایش یافت. این افزایش فقر علاوه بر نابرابری رو به رشدی بود که در اقتصاد جهانی وجود داشت.

خانم «سوزان مولراوکین» این‌گونه نتیجه می‌گیرد که کشورهای فقیر فقیرتر و کشورهای ثروتمند، سرمایه‌دارتر می‌شوند. به‌طور کلی بسیاری از کشورها مدت‌های

1. Chinua Achebe

مدیدی دچار نابرابری بوده‌اند و اگر روند این نابرابری تغییری هم داشته است تنها در جهت افزایش نابرابری بوده است و نه کاهش آن. برخی گزارش‌های سازمان ملل و دیگر نهادهای خارج از سازمان بیانگر این نکته است که طرح‌های اقتصادی نئو لیبرال و طرح‌های تعدیل ساختاری به دلیل نابرابری‌های رو به رشد به موقعیت زنان لطمه وارد آورده‌اند.

گزارشی از سوی سازمان بین‌المللی کار عنوان می‌دارد که بحران‌های اقتصادی، بازسازی صنعتی و بیکاری روبه رشد در کشورهای صنعتی، از یک سو با تأثیرات منفی بدهی‌ها و طرح‌های تعدیل ساختاری در استخدام زنان، دستمزدها و شرایط زندگی در جهان سوم و از سوی دیگر با تأثیرات ناشی از جهانی‌شدن اقتصاد و آزادسازی اقتصادی همراه شده است. این روندها بر استخدام، دستمزد و شرایط زندگی زنان به‌ویژه در مورد زنانی که در معرض بیکاری، شرایط متزلزل، چشم‌اندازهای شغلی نامطلوب، تنزل به انجام فعالیت‌های غیررسمی، کاهش حمایت‌های اجتماعی و استثمار اجتماعی و اقتصادی قرار دارند، تأثیر می‌گذارد.

با اتخاذ برخی تمهیدات، موقعیت زنان تا دهه ۱۹۸۰ بهبود یافت به‌گونه‌ای که آمارهای غربی این پیشرفت را به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان منتسب می‌پندارند و عنوان می‌نمایند که درصد حضور زنان در جایگاه تصمیم‌گیری در کشورهای امضاکننده این کنوانسیون بیش از درصد حضور زنان در کشورهایی بود که کنوانسیون را امضا نکرده بودند و حتی از درصد میانگین همه کشورها هم بیشتر بود، ۱۰/۶٪ اعضای پارلمان‌ها را زن‌ها تشکیل می‌دادند، ۴/۹٪ از وزرای دولت زن بوده و ۵/۶٪ از موقعیت‌های سطح بالای دولتی در اختیار زنان قرار داشت و در کشورهایی که کنوانسیون مذکور را امضا نکرده بودند این تعداد تقریباً نصف بود. بخش مربوط به پیشبرد امور زنان در سازمان ملل اعلام کرد که سهم زنان در نیروی کار نسبت به مردان حاکی از نابرابری است و زنان در کشورهای عضو کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نسبت به زنان سطح بالاتری در مشارکت اقتصادی نسبت به زنان کشورهای غیر عضو داشته‌اند. اما هنوز هم این حرکت برابری‌خواهانه به سمت نابرابری بود. حضور زنان جهان در سازمان ملل در ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ حاکی از آن بود که با شروع طرح‌های تعدیل ساختاری، زنان به‌طور نامتناسبی از استخدام در بخش دولتی کنار گذاشته شده بودند.

کاهش در یارانه‌های دولتی برای بهداشت، حمایت از کودکان، تنظیم خانواده و آموزش، به زنان لطمه شدیدی وارد می‌آورد. درآمد ثابت و هزینه بالای هر کالای وارداتی به این معنا بودند که زنان باید ساعات بیشتری کار کنند. «گرتور مانگلا» دبیرکل کنفرانس چهارم جهانی در خصوص زنان در ۱۹۹۴ در پکن این اختلاف دستمزدی را این‌گونه عنوان کرد: «کاهش تأثیر زنان در بازار به دلیل عدم کنترل بر کار خود و محدودیت در دسترسی آنها به دیگر ابزار تولید بوده است».

افرادی که در زمینه فقر به جنسیت توجه می‌کردند اقدام به شناخت جنبه‌های پنهان نابرابری و ضعف‌هایی نمودند که در معضل فقر وجود داشت. آنها همچنین به دنبال شناخت پتانسیل‌هایی بودند که در پیشبرد توسعه به سمت عدالت و برابری مؤثر بود. مکانیزم‌های به‌کار گرفته شده در این تحقیقات حاکی از این بود که اقدامات آماری در بررسی نقش زنان و مشارکت آنها در زمینه اقتصاد، ضعیف شده بودند. چارچوب‌های تحلیلی گذشته زنان را زیر مجموعه افراد فقیری قرار می‌داد که نیازمند تمهیدات خاصی برای درمان بودند. این ایده‌ها دیگر مناسب نبودند.

اولویت زنان در فقرزدایی

تحقیقات جدید حاکی از این بودند که شمار زنان فقیر نسبت به مردان بیشتر است. این مسأله به‌عنوان اولویت زنان در فقرزدایی شناخته می‌شد. این اصطلاح در بحث‌های ایالات متحده آمریکا در خصوص مادران بی‌سرپرست و تسهیلاتی که به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردند، به‌وجود آمد. در جریان اقتصاد جهانی افزایش قابل‌ملاحظه‌ای در شمار زنان سرپرست خانوار به وجود آمد، حوزه‌های غیرشهری در فعالیت بخش غیررسمی، نیز به‌ویژه در جریان بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۸۰ و طرح‌های تعدیل ساختاری در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین افزایش یافتند. اصطلاح «اولویت زنان در فقرزدایی» برای توضیح سه عنصر متمایز زیر به‌کار می‌رود:

۱. تعداد زنان فقیر از مردان بیشتر است.
۲. فقر زنان شدیدتر از مردان است.
۳. فقر بیشتر زنان با افزایش شمار زنان سرپرست خانوار همراه شده است.

یک روش برای تعیین زنان فقیر، شمارش خانوارهایی است که تحت سرپرستی زنان قرار دارند با این فرض که این خانوارها فقیرترین خانوارها هستند. اما این امر تنها درخصوص برخی مناطق منطبق با واقعیت است نه درخصوص همه موارد. تحقیقات صورت گرفته در بسیاری نقاط دیگر جهان درخصوص خانوارهای تحت سرپرستی زنان نشان داد که این خانوارها تنها بر اثر مرگ شوهر یا ترک خانواده از سوی مرد بوجود نمی‌آیند بلکه فاکتورهای دیگری نظیر مهاجرت مردان سرپرست خانوار برای کار در ایجاد چنین خانوارهایی نقش داشته‌اند. مردانی که به‌طور منظم برای خانواده‌های خود پول می‌فرستادند، حتی اگر تحت سرپرستی زنان اداره می‌شدند، آن خانواده‌ها لزوماً فقیر نبودند.

در واقع، این خانواده‌ها غالباً به دلیل ارسال چنین حواله‌هایی وضعیت خوبی داشتند. دلایل دیگری نیز مبنی بر عدم فقر خانوارهای تحت سرپرستی زنان موجود بود. برای مثال، براساس برخی سنت‌ها و یا رویه‌های فرهنگی، کهنسال‌ترین زن در خانواده رئیس خانوار محسوب می‌شده است. به‌طور مثال در این خانواده‌ها در بخش‌هایی از هند جنوبی دارایی تحت مالکیت زنان بود. بدین ترتیب ادعا شده است که خانوارهای تحت سرپرستی زنان نمی‌توانند در تمام جهان به عنوان نماینده خانواده‌های فقیر شناخته شوند و چنین ایده‌ای همچنین خطر این تفکر را به دنبال خواهد داشت که زنان همیشه وضعیت نامطلوبی به وجود می‌آورند. ایده «اولویت زنان در فقر» مشکلات تحلیلی دیگری نیز به دنبال دارد.

خانم سیسیلی جکسون بیان می‌نماید که «تبعیت از دیدگاه زنانه موجب فقر نمی‌شود». وی درصدد است تا مفهوم جنسیت را از آنچه که «دام فقر می‌خواند» نجات دهد. بسیاری سیاست‌های نادرست، توسعه زنان را از جایگاه ابتدایی در چشم‌انداز سیاسی و اقتصادی خارج کرده و آنها را دچار فقر می‌سازد. به عبارت دیگر، این فقر نیست که به زنان گرایش پیدا کرده بلکه این زنان هستند که فقیر شده‌اند. مفهوم اولویت زنان در موارد دیگری نیز مورد استفاده قرار گرفته است. برای مثال، اصطلاح «اولویت زنان در کار» برای شرح موقعیتی به کار می‌رود که در آن سهم زنان کارگر بیشتر از مردان است. به همین ترتیب، اصطلاح «اولویت زنان» در بخش کشاورزی وقتی به کار می‌رود که درصد بالا و حتی غالب زنان کشاورز، در بدترین نقاط آن گرد هم

آمده‌اند. «والری کوزل» اقتصاددان بانک جهانی در مطالعه خود درخصوص ایالت «اتار پرادش»^۱ با ۱۹۰ میلیون نفر جمعیت پرجمعیت‌ترین ایالت در هند نشان می‌دهد که سهم بالایی از زنان کارگر که جمعیت آنان بیشتر از مردان کارگر هم می‌باشد مشغول به کار کم درآمد و ... هستند، اصولاً در بخش کشاورزی کار می‌کنند.

وی می‌گوید:

در اینجا (هند) اولویت شمار زنان در نیروی کار کشاورزی است چون سهم مربوط به زنان کشاورز و کارگران زن در بخش کشاورزی رو به افزایش است. زنان بیشتر از مردان در بخش کشاورزی، کارهای سطح پایین، طاقت‌فرسا و خطرناک را انجام می‌دهند. زنان برعکس مردان، بندرت مشغول کار منظم و یا کار در بخش غیر زراعتی هستند؛ در حالی که زنان با اشتغال در این کار، حقوق نسبتاً پائین دریافت کرده و اشتغال آنها تنها به کارهای ساده و بدون تخصص محدود می‌شود.

استفاده از اصطلاح «اولویت زنان» حاکی از یک ارزش پائین و موقعیت نامطلوب است. اولویت زنان شامل آمار نیروی کار و سختی کار مربوطه می‌شود که عموماً هم درآمد کمی دریافت می‌کنند و هم کار آنها به لحاظ فیزیکی توان‌فرسا و کثیف است.

در گزارش بررسی جهانی ۱۹۹۹ سازمان ملل درخصوص نقش زنان در توسعه آمده است که اگرچه این اصطلاح گاهی اوقات با مسامحه و عموماً برای توصیف تغییراتی چون «افزایش ماهوی و سریع در سهم زنان» و «تغییر ماهیت استخدام» در مشارکت نیروی کار زنان به کار می‌رود، اما شرایط ناپایدار که خصیصه اصلی شغل جنس زنان به نظر می‌رسید، به هر دو جنس تسری یافته است. بدین ترتیب، واژه «اولویت زنان» حاکی از کار طاقت‌فرسا و یا سطح نازل کار می‌باشد. از آنجاکه روند رشد مشارکت زنان در هر زمینه‌ای، می‌تواند فرهنگ و ارزش آن را افزایش داده و غالباً درخواست اصلی جنبش زنان است، این اصطلاح به کار می‌رود. به کارگیری واژه «اولویت زنان» در مواردی که با ارزش‌های منفی همچون روند افزایش آمار زنان مناسب نمی‌باشد معنی ارزش منفی به حضور رو به رشد زنان می‌دهد. واژه «اولویت زنان» نباید برای توصیف این روندها به کار رود.

گزارش بررسی جهانی درخصوص نقش زنان در توسعه و گزارش توسعه انسانی^۱ ۱۹۹۵ اسناد سازمان ملل نظیر بررسی‌های جهانی ۱۹۹۴ و ۱۹۸۶ در خصوص نقش زنان در توسعه، نیز بحران‌های موجود را به ترتیب ثبت کرده‌اند. به هنگام تحقیق سال ۱۹۸۶ که هنوز تأثیر توافقات واشنگتن روشن نشده بود، بدو درخصوص آثار خطرناک سیاست‌های تعدیل ساختاری هشدارهایی داده می‌شود، با اتکا به این اعتقاد که توسعه بایستی مطمئناً برای زنان خوب باشد حتی اگر در کوتاه‌مدت تأثیر آن مطلوب نباشد همچنان امیدوارکننده است. برای مثال، این بررسی در بخشی تحت‌عنوان «مزایای توسعه برای زنان- تأثیر روندهای اقتصادی بر زنان» گزارش می‌دهد که «نوگرایی نتوانست بر بازدهی زنان در کشاورزی تأثیر بگذارد چون این عمل، زنان را نادیده گرفت و یا حتی با مکانیزه کردن کارهایی که قبلاً توسط زنان انجام می‌شد، آنها بیکار شده‌اند». در این بررسی آمده است که «زنان بندرت در طراحی تکنولوژی‌های جدید مشارکت دارند و بندرت با آنها درخصوص امری که ارائه می‌شود، مشورت می‌شود». این بررسی عنوان می‌کند که اگر چه مشارکت نیروی کار زنان با سرعتی بیشتر از مردان در حال افزایش بوده است، اما ازدحام نیروی کار زنان در کارهای کم درآمد و شغل‌های غیر رسمی بوده است. زنان بندرت قادر به مشارکت در تصمیم‌گیری در هر سطحی اعم از خانه، منطقه یا تصمیم‌گیری در سطح ملی بوده‌اند.

تحلیل‌های مذکور در این بررسی هنوز امیدی برای آینده داشت و خاطر نشان می‌ساخت که سیاست‌های توسعه‌ای می‌تواند وضعیت زنان را بهبود بخشد. بخش مربوط به زنان و کشاورزی پیشنهاد می‌کرد که اگر زنان تولیدکننده کشاورز، بر روی بازار هم کنترل داشته باشند، توان آن را خواهند داشت که در خانه نیز در روند تولید همکاری نمایند. بخش مربوط به صنعت عنوان می‌کند: «در کشورهایی که صادرات بالایی دارند زنان ذی‌نفع اصلی شغل‌های صنعتی شده‌اند». زنان با دستیابی به اشتغال صنعتی، از مزایایی چون بهبود بهداشت و تغذیه برخوردار شده‌اند و میزان مرگ و میر نوزادان که به‌طور متناوب منجر به کاهش سطح تولید می‌شد، پایین آمده است. اظهار امیدواری می‌شود که این کاهش همچنان تداوم داشته باشد. اما این امیدواری‌ها با آنچه که در

کنفرانس کپنهاگ در ۱۹۸۰ در مورد «زنان در سراسر جهان در فقر زندگی می‌کنند» شنیده می‌شد، منطبق نبود.

گزارش بررسی جهانی سال ۱۹۹۴ در خصوص نقش زنان در توسعه اظهار می‌دارد که فقر موجود در زنان حاکی از شکست سیاست‌های توسعه است؛ چون این سیاست‌ها ظرفیت‌های زنان را امری غیر عادی دانسته و برای آنها سرمایه‌گذاری لازم را نکرده است. این بررسی خاطرنشان ساخت که مشارکت زنان برای تغییر نیروی کار ضروری است و عدم حضور زنان در رأس دیوان سالاری جمعی و در بخش‌های پویا و متوسط بر سیاست‌های توسعه‌ای تأثیر منفی داشته است.

این بررسی به روشنی بیان می‌کند که توسعه در دهه گذشته، به‌ویژه بازسازی اقتصاد جهانی، ثابت کرده است که جنسیت در تغییرات اقتصادی امری خنثی نیست. سیاست‌گذاران علی‌رغم مشاهده تأثیر جنسیت در زمینه نابرابری مرتبط با فقر و تنگدستی، باز هم «جنسیت را به عنوان یک متغیر کلیدی در سیاست‌گذاری‌های خود در نظر نگرفته‌اند». برخی از توصیه‌های کلیدی این گزارش بر این مبنا است که برای از بین بردن فقر فرصت‌های شغلی به زنان داده شود و... مشارکت آنان به‌طور کامل در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی تضمین شود. به همان نسبت که این دو گزارش بحران‌های رو به افزایش زنان فقیر جهان را به ترتیب ثبت می‌کردند، درک تدوین‌کنندگان هم تغییر می‌کرد. در واقع آنها در این جریان از دیدگاه ساده‌انگارانه که معتقد بود توسعه در نهایت به زنان کمک خواهد کرد، به این درک نایل آمده‌اند که توسعه به زنان کمک نمی‌کند که به‌طور کامل در سیاست‌گذاری‌های توسعه مشارکت داشته باشند.

در سال‌های دهه ۷۰، اقتصاددانان از طریق تشریح راه‌های پیشرفت یا تغییر و انتخاب نشانه‌های آماری جدید برای این رویکردها، اقدام به نقد مدل‌های توسعه‌ای نمودند. «جنبش علایم» را دیوید موریس با کیفیت فیزیکی نشانه زندگی (PQLI) اواسط دهه ۷۰ آغاز نمود که طی مدت کوتاهی توسط مانفرد ماکس نیف در کتاب *اقتصاد پابره‌نه* (۱۹۸۳)، کتاب *قله دیگر اقتصاد* (۱۹۸۴) و هینول هاندرسون در کتاب *الگوهای در حال رشد: زندگی ماورای اقتصاد* (۱۹۹۱) مورد پیگیری واقع شد. هر یک از این نظریه‌ها در مورد علائم «جدید» یا ابزارهای تغییر اقتصادی و اجتماعی، اقتصاد جایگزین طرح را ارائه می‌نمودند. نظریه توسعه انسانی پس از این پژوهش‌های اولیه مطرح

گردیده است. «آما تریاسن» ریشه‌های تاریخی نظریه توسعه انسانی و اجرای آن در قالب گزارشات سالانه را این‌گونه بیان می‌کند: گزارشات توسعه انسانی با انتشار طرح توسعه سازمان ملل متحد از ۱۹۹۰ آغاز شد. این روند و آغاز آن تحت ریاست برجسته محبوب الحق، اقتصاددان بزرگ پاکستانی صورت می‌گرفت. اگر چه تمرکز اصلی «محبوب» بر جنبه ارزیابی روند توسعه انسانی بوده و به‌ویژه ابزارهای مورد استفاده در توفیق اقتصادی نظیر تولید ناخالص ملی را عواملی می‌دانست که ادبیات توسعه روی آن متمرکز شده است، اما عمیقاً علاقه زیادی به جنبه ارائه نظری موضوع داشت. وی همان‌طور که بر نیاز به قضاوت متفاوت درخصوص پیشرفت تأکید می‌کرد، از طریق اظهارنظر و تفسیر، راه‌ها و ابزارهای افزایش و فرصت زندگی در مردمی که در دنیای فقیر ما زندگی می‌کنند را به دقت مورد بررسی قرار می‌داد.

گزارش‌های توسعه انسانی (HDRS) به نحوی قانع‌کننده به مسأله فقر توجه داشته و کشورها را بر مبنای علایم توسعه انسانی طبقه‌بندی می‌کردند. طی بیست سال بعد، نمونه‌های بارزی از گسستگی را نشان دادند. برای مثال، در سال ۱۹۹۶، گزارش توسعه انسانی با کنار هم قراردادن دقیق اطلاعات عنوان کرد که کشورهایی که رشد سریع و بالایی در تولید ناخالص ملی داشتند، غالباً روند معکوسی را در زمینه توسعه انسانی و اقتصادی و دیگر نابرابری‌ها طی کرده‌اند. گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵، با عنوان جنسیت و توسعه انسانی توسط دفتر توسعه انسانی در برنامه توسعه سازمان ملل و به افتخار کنفرانس جهانی ملل متحد در سال ۱۹۹۵ انجام و در کنفرانس منتشر شده بود. این گزارش عنوان می‌کرد که اگر چه دستاوردهایی در زمینه آموزش زنان حاصل آمده است اما هنوز شمار زنان بی‌سواد از مردان بی‌سواد، به نسبت دو زن بی‌سواد در مقابل یک مرد بی‌سواد بیشتر است. این گزارش اعلام نمود که «فقر یک چهره زنانه پیدا کرده است» و مشارکت نیروی کار زن در دو دهه اخیر تنها چهار درصد افزایش پیدا نموده است، زنان اعتبار کمتری در نهادهای بانکی رسمی داشتند، زنان بیکار در همه مناطق بیش از مردان هستند و حقوقی که زنان دریافت می‌کنند کمتر از مردان است. گزارش فوق در نهایت نتیجه می‌گیرد که «علی‌رغم پیشرفت قابل ملاحظه در ظرفیت‌های در حال توسعه زنان، مشارکت آنها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی هنوز بسیار محدود است». گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵ روشن‌گر آن بود که زنان جهان در دو مسیر

قرار داشته‌اند. از یک طرف فعالیت زنان، دانشگاه‌ها و سیاست‌گذاران برای افزایش دانش و سیاست سازمان ملل متحد جهت تغییر در داخل کشورها بوده است و از سوی دیگر فقر زنان در حال افزایش بوده، پیگیری برای ایجاد برابری روندی بسیار آرام داشته‌است. گزارش مذکور دو شاخص را برای اندازه‌گیری نابرابری جنسیتی ارائه کرد، GEM (ابزار جنسیتی توانمندی) و GDI (شاخص جنسیتی توسعه) که GEM درصد تعیین درجه مشارکت فعال زنان و مردان در اقتصاد، اشتغال و فعالیت سیاسی و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را مشخص می‌نماید. در این زمینه سه متغیر موجود و تسلط بر منابع اقتصادی از طریق درآمد هر سرمایه‌ای قابل اندازه‌گیری است. دسترسی به فعالیت‌های شغلی و مشارکت در تصمیم‌گیری اقتصادی که مبتنی بر تقسیم اداری، مدیریت فنی و حرفه‌ای است و فرصت‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی که در تقسیم کرسی‌های مجلس نمایان می‌شود.

نقد «ابزار جنسیتی» توانمندی به این دلیل که نقد اجزای آن مربوط به عوامل قدرت بودند، در کشورهای توسعه یافته مطلوب‌تر به نظر می‌آید. در خصوص GDI (شاخص جنسیتی توسعه) نیز ادعا شده بود که نمی‌تواند ابزار موثقی برای کشورهای در حال توسعه باشد چون ارقامی که مورد بررسی قرار گرفته است برگرفته از تعریف مردان از دنیای کار بود. اکثریت کارگران در این کشورها زنان فقیر بوده که درآمد ثابتی نداشته و قابل ارزیابی نبوده‌اند. علی‌رغم این موارد ایده توسعه انسانی، از طریق برنامه توسعه سازمان ملل پیش برده شد و تبدیل به یکی از قابل‌ملاحظه‌ترین ابزارهای نظارتی سازمان ملل گردید. برخی از گزارشات توسعه انسانی علاوه بر سطوح ملی و منطقه‌ای در سطح جهانی تهیه شده‌اند و موضوع بسیاری از آنها زنان یا جنسیت بوده است. از آنجا که این گزارشات، موقعیت فقر را با توجه ویژه به بهداشت و آموزش مورد بررسی قرار داده‌است بر اختصاص منابع تاثیرگذار بوده‌اند.

سند اصلی ملل متحد براساس گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵ در خصوص زنان و توسعه (اولین بررسی جهانی در خصوص نقش زنان در توسعه) فرضیات آزمون‌نشده‌ای را در خصوص رابطه بین این دو موضوع ارائه کرد. هرچند علی‌رغم تمامی نواقص در این گزارش، فهم سازمان ملل متحد از مشارکت‌های فکری زنان در طرح توسعه در این گزارش منعکس شده است. این گزارش با الگوهای غالب توسعه مخالفت کرده و چنین

بیان داشته است که: هدف توسعه باید عدالت باشد نه اعانه‌دادن... سرمایه‌گذاری در ظرفیت زنان و توانمند ساختن آنها برای انجام گزینه‌های خود، مطمئن‌ترین راه برای توسعه اقتصادی است. این گزارش از اطلاعات دوره‌ای نیز درخصوص کار زنان بهره‌جسته و خاطرنشان می‌سازد که اگر میزان مشارکت‌های بدون دستمزد زنان و مردان نیز شناسایی می‌شدند، نتایج آن برای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، مفید بود. در تحلیل‌های پیچیده و متنوع آن گزارش درخصوص برابری زنان آمده است: «نباید تلاشی برای ارائه یک مدل جهانی از برابری جنسیتی صورت گیرد... هر جامعه... باید بررسی کند که آیا نتیجه آن چیزی است که آن جامعه واقعاً خواستار آن است و یا انعکاسی از موانع ساختاری است که باید برطرف شوند».

این گزارش (۱۹۹۵) یعنی نه سال بعد از گزارش ۱۹۸۶ با مجموعه اطلاعات و تحلیل‌های غنی و پیچیده، ادغام منابع نهادی سازمان ملل و ایجاد دانش جدید در مورد زنان بود.

درک حواشی «اقتصاد غیر رسمی»

یکی از ایده‌های اصلی که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ مطرح و سپس در دهه ۹۰ در کانون توجه قرار گرفت، موضوع شناخت ارزش و شاخص‌های بخش غیررسمی است. با شروع توجه به فعالیت کارگران شاغل در بخش‌های سازمان‌نیافته، از اصطلاح «کارگران غیر رسمی» برای آن دسته از کارگرانی که در قالب واحدهای مشخص سامان نیافته بودند، استفاده گردید. به موازات توسعه این فعالیت‌های اقتصادی و افزایش سهم کارگران، همچنین افزایش تولید و فعالیت‌های تجاری در این حوزه توجه بیشتری می‌شد. جهانی‌شدن و سازمان‌یافتن برخی شبکه‌ها و نهادهای مرتبط با موضوع «زنان با وضعیت استخدام غیررسمی»، مانند (WIEGO)، تعریفی از این بخش ارائه شد که مبتنی بر استخدام کارگرانی با درآمدهای غیراستاندارد بدون حداقل درآمد، بیمه شغلی و مزایا، در شرکت‌های رسمی یا غیر رسمی می‌باشد. این گروه‌ها از اصطلاحات «استخدام غیررسمی» و «اقتصاد غیررسمی» به جای اصطلاح «بخش غیررسمی» استفاده کردند. اعتقاد بر این است رژیم‌های کلان اقتصادی با غلبه الگوی آزادسازی، خصوصی‌سازی و جهانی‌سازی در برخی شبکه‌های کشورهای جنوب، جایگاه استخدام و

برخی بخش‌های تولید را از اقتصاد رسمی به غیر رسمی تغییر داده‌اند. این نوع اقتصاد به‌ویژه زمانی با بحران مواجه گردید که کارفرمایان اقتصاد رسمی، شروع به اخراج کارگران خود نمودند. تعدیل کارگران با نیروهای موقتی، پاره‌وقت، حق‌الزحمه‌ای و پیمانی موجب افزایش آمار کارگران در اقتصاد غیررسمی و تبدیل این اقتصاد به بخش‌های پردرآمد و جدید با پذیرش نیروهای خودی و یا از بیرون گردید. این گروه جدید از کارگران غالباً توسط قوانین کار حمایت نمی‌شدند. به همان نسبت که اقبال به اقتصاد غیر رسمی به دلیل کوتاه‌بودن صدای کارگران آن افزایش و آمار کارگران مربوطه نیز در بخش غیر رسمی قابل ملاحظه می‌گردید، نیاز به مطالعه و تحقیق درخصوص آن احساس می‌شد.

در این میان در بسیاری از بخش‌های رو به رشد تولید و صادرات، فعالیت زنان ترجیح داده می‌شد. بررسی یونیسف درخصوص ۵ کشور آسیایی نشان داده است که اغلب مشاغل در نظر گرفته‌شده برای زنان در نتیجه کاهش آمار مردان در انتهای هرم تولید می‌باشد که غالباً شغل‌هایی که جایگاهی برای زنان کارگر خودی ایجاد می‌کند در نتیجه کاهش مردان در انتهای هرم تولید به وجود می‌آیند.

شغل‌های غیررسمی وسیله امرار معاش بیش از ۸۰ درصد زنان در کشورهای کم‌درآمد و ۴۰ درصد زنان در کشورهای با درآمد متوسط را فراهم می‌آورند: این کشورها ۸۵ درصد جمعیت جهان را به خود اختصاص داده‌اند. سازمان ملل از طریق سازمان بین‌المللی کار و اداره آمار ملل متحد آغاز به بررسی نقش و دامنه بخش غیررسمی نموده است. هر چند که آمار بخش غیررسمی در بسیاری کشورها به جهت ایجاد فرصت‌های شغلی قراردادی در بخش تولیدی و کشاورزی، در حال افزایش بوده است اما سنجش در این بخش مشکل می‌باشد. سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۹۱ در چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی کار بر بخش غیررسمی تمرکز داشته و این اولین باری بود که این مساله، به موضوع صریح دستور کار یک کنفرانس بین‌المللی تبدیل می‌شد. متخصصان آمار در آن کنفرانس اعلام کردند که «واحد اقتصادی مناسب‌ترین واحد اندازه‌گیری برای تعریف بخش غیر رسمی است».

در این حوزه جدید از اقتصاد فعالیت زنان به‌عنوان کارگران خانگی در هندوستان (درصنعت پارچه)، در مکزیک به صورت کارمزدی، در بنگلادش و اندونزی

انجام کارهای خانگی با شرایط پاره‌وقت، نیاز به پاسخ‌های جدیدی داشت. در این راستا خود کارگران اقدام به ایجاد اتحادیه‌هایی تجاری مانند «انجمن همبستگی»^۱ در گواتمالا و فدراسیون کار اتحادیه‌های مستقل در تایوان نمودند. این اتحادیه‌های جدید بیشتر شبیه سازمان‌های غیردولتی و اتحادیه‌های صنفی قدیمی و یا به عبارتی شبیه انجمن‌های آزاد هستند تا نهادهای الزام آور. در برخی از اوقات اتحادیه‌های کار زنان ابتدا در قالب تعاونی یا انجمن‌هایی آغاز به کار کرده و سپس در سطح اتحادیه‌هایی ثبت شده و رشد می‌نمایند. اتحادیه تجاری زنان کارگر خوداشتغال در هند (SEWA) بعد از طی پروسه‌های چندی به وجود آمده است. اشکال دیگر این مجموعه‌ها نظیر تعاونی‌های کارگران در بخش اقتصاد غیررسمی مانند «کینال آنتزتیک»^۲ در مکزیک به توانمندسازی اعضای خود می‌پردازد.

در اتحادیه‌های تجاری قراردادی احساس می‌شد که کارگران برخلاف گذشته به طبقه شاغل تعلق نداشته و در نتیجه قوانین حمایت شغلی درخصوص آن اعمال نمی‌گردیده است. این کارگران فاقد مهارت و بدون روابط اجتماعی تولید و کارفرمای مشخص تلقی و درآمد آنها پایین‌تر از حداقل حقوق بوده است، کار در منزل حاشیه‌ای و کم ارزش تلقی می‌شده است. فعالیت زنان اشتغال مردان نان‌آور را تهدید می‌کرده است زیرا کارخانه که مرکز تولید است قلمرو مرد و خانه قلمرو زن به حساب می‌آمد.

این طرز تلقی‌ها گرچه آرام اما بنا به دلایل بی‌شماری تغییر را پذیرا گردیدند. اول به دلیل آنکه گردآوری و انتشار اطلاعات درخصوص کار خانگی را مشخص ساخت که چنین کاری یک فعالیت حاشیه‌ای نیست. اطلاعات مکتسبه بیانگر این مهم بودند مقوله‌ای به‌عنوان کار خانگی به دلیل تنوع فعالیت‌هایی که افراد انجام می‌دهند از همگونی برخوردار نمی‌باشند و سیستم طبقه‌بندی آن به‌گونه‌ای متناقض بود؛ به‌طوری که کارگران یا به خوداشتغالی پرداخته و از حقوق ثابت برخوردار نمی‌بودند، یا آنکه زنان کارگر در جهت سازمان‌دهی در سراسر جهان دست به فعالیت‌هایی می‌زدند که مفهوم اصطلاح کارگر را توسعه می‌داد.

ورود مؤثر زنان خود اشتغال یا کارگر خانگی به شبکه‌ای تحت نام شبکه خانگی، اعضای خود از کشورهای شمال تا ممالک جنوب، از کارگران پردرآمد تکنولوژی

1. Mujeres En Solderida
1. Kinal Antzetik

اطلاعات تا فروشندگان خیابانی کم درآمد را تحت پوشش قرار می‌داد. این ورودی منجر به انعقاد کنوانسیون جدید سازمان بین‌المللی کار با عنوان کنوانسیون کارگران خانگی شد که در ژنو در سال ۱۹۹۶ به امضا رسید. این کنوانسیون به دقت «کار خانگی» خانواده را تحت پوشش قرار داده و در آن تصریح شده است که امضاکنندگان این کنوانسیون حمایت در زمینه‌های امنیت و سلامت شغلی، درآمد، تامین اجتماعی و دوران بارداری و زایمان کارگران را به رسمیت می‌شناسند. این کنوانسیون همچنین بیان می‌کند که آمارهای ملی اشتغال باید کارگران خانگی را نیز در برگیرند. اتحادیه تجاری زنان کارگر خود اشتغال (SEWA) موفق به کسب حمایت از اتحادیه بین‌المللی غذا و کارگران متحد و کنفدراسیون بین‌المللی آزاد تجاری گردیده است. اتحادیه مذکور همچنین بین گروه‌های حامی کارگران خانگی در اروپا، آسیای جنوب شرقی و آفریقا ارتباط برقرار نموده است. کنوانسیون ۱۹۹۶ که محصول اتحاد بین‌المللی زنان کارگر و اتحاد آنها در سازمان بین‌المللی کار بوده است به اشاعه موضوع اعطای حقوق اصلی در سال ۲۰۰۱ و ارزش اقتصاد غیر رسمی و زنان مشغول در این اقتصاد پرداخته است تا فاصله موجود بین چهار بخش یعنی سیستم تامین اجتماعی، تشریک مساعی کارگران و کارفرمایان، مزایای غیرسهامی و یاری دولتی در مواقع بحرانی را از بین برده و همچنین، شرط جهانی حداقل درآمد که باتوجه به میزان تورم تعیین می‌شود را نیز رعایت نماید.

یکی از مهمترین دستاوردهای ارتباط بین نهادهای سازمان ملل و سایر نهادها افزایش آگاهی درخصوص کار و کارگر است. مطالعات صورت گرفته توسط سازمان بین‌المللی کار نیز به استحکام مفاهیم این تعاریف جدید یاری رساندند. پس از مدت زمان کوتاهی نهادهای بین‌المللی قانع شدند که کار زنان را در سیستم‌های هزینه‌ای خود وارد نمایند. مفاهیم ارزشمندی همچون فعالیت سودآور بدون حقوق، تعریف زن کارگر، یا شناخت خانه به عنوان محل کار، عبارات جدیدی بودند که در اقتصاد ملی راهگشای سیاست‌های مهمی همچون حمایت قانونی از کارگران خانگی، حمایت اجتماعی از کارگران خانگی «حاشیه‌ای» با تولید رایگان، نگهداری از بیماران، سالمندان و کودکان بودند. در این راستا دولت‌ها، محققان، فعالان ملی، نهادهای خاص سازمان ملل و صندوق‌های مالی نظیر صندوق توسعه ملل متحد برای زنان، سازمان بین‌المللی

کار، برنامه توسعه ملل متحد، سازمان علمی فرهنگی آموزشی ملل متحد و سازمان کشاورزی و تغذیه در ارائه شناخت و آگاهی به سیستم‌های آماری فعالیت کرده‌اند. توجه جدید به این نوع اشتغال موجب برجسته‌شدن نقش اقتصادی و اجتماعی زنان شده و دوگانگی سنتی که درخصوص بخش دولتی و خصوصی و خانه و محل کار وجود داشت را دچار چالش نموده است.

اطلاعات جدید نشان داده است که این دوگانگی‌ها در بین خانوارهای فقیر در برخی اشکال تولید و تجارت از بین رفته‌اند. تحقیقات نشان داده است که علی‌رغم مفاهیم اولیه درخصوص تأیید وجود کارگران خانگی تحت استثمار نه‌تنها در کشورهای جنوب، بسیاری از این نوع کارگران در کشورهای شمال نیز مشاهده می‌گردند. علاوه بر این همان‌طور که در عناصر اصلی اقتصاد جهانی ساعت‌های کاری متغیر و درآمدهایی با رقابت جهانی شکل می‌گیرد، ارزش کارهای خانگی نیز تغییر یافته و افزایش پیدا کرده است.

نحوه روند کنترل رشد و توسعه امور زنان موجب فهم جدیدی از فقر و نابرابری و نیز چالش‌های اقتصادی نوینی را در کنفرانس زنان در نایروبی در سال ۱۹۸۵ سبب گردید. این کنفرانس جنبش جهانی زنان و آگاهی آن از روند توسعه را تغییر داد و فرصت‌های بسیاری برای بسط و سیاسی‌کردن جنبش زنان در مقابل سیاست‌های حاکم فراهم گردید.

در حالی که در کنفرانس کپنهاگ به تمایزهای بین زنان در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، درخصوص اولویت‌های جنبش جهانی زنان پرداخته می‌شد، اما در نایروبی این شناخت گسترده که مسائل سیاسی شامل موضوعات زنان نیز هستند و جنبش زنان اساساً یک جنبش سیاسی است، مشاهده می‌گردید.

در این کنفرانس مارگارت پاپاندرو^۱ نماینده رسمی یونان، به‌نحو قانع‌کننده‌ای درخصوص این مسأله به ایراد سخنرانی پرداخته و این سؤال را مطرح می‌نماید که چرا مسائل حقوق باروری زنان یا پرداخت دستمزد برابر در مقابل کار همسان کمتر از موضوع نژادپرستی یا حق یک زن پناهنده سیاسی به‌شمار می‌رود.

1. Margaret Papandreou

کنفرانس جهانی ملل متحد، دانش تجربی کشورهای شمال را درخصوص روند توسعه به طور کلی و درخصوص تأثیر تعدیل ساختاری به طور خاص، برای زنان کشورهای در حال توسعه سبب می‌گردد.

تغییرات در مجاری قدرت: کنفرانس‌ها، شبکه‌ها

در دهه ۹۰، سازمان ملل مجموعه‌ای بی‌سابقه از کنفرانس‌ها را برگزار کرد. کنفرانس‌هایی که از اجلاس جهانی سران برای کودکان در نیویورک ۱۹۹۵ آغاز شد و با اجلاس زمین در ریودوژانیرو در ۱۹۹۲، کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین ۱۹۹۳، کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه در قاهره ۱۹۹۴، اجلاس جهانی سران برای توسعه اجتماعی در کپنهاگ ۱۹۹۵ و کنفرانس چهارم جهانی درخصوص زنان در چین ۱۹۹۵ ادامه یافت. در هر یک از این کنفرانس‌ها زنان با استفاده از ابزار و مهارت‌های جدیدی مسائل مربوط به زنان و توسعه را وارد دستور کار نمودند. در عین حال نیز ارزیابی‌های انتقادی از نحوه اجرای توافق‌نامه‌های قطعی کنفرانس‌های قبلی انجام و مشاهده می‌گردید. اسنادی نظیر بیانیه‌های سازمان‌های غیردولتی در این کنفرانس‌ها نشانگر آن بود که حجم قابل توجهی از توافقات بین‌المللی درخصوص قواعد و ارزش‌های لازم برای ایجاد یک تمدن جهانی پایدار، صلح‌آمیز و عادلانه منعقد گردیده است.

مزیت حقیقی این کنفرانس‌ها در انتشار اطلاعات و ایجاد جایگاه‌هایی برای تبادل نظرات بود. ارزیابی‌های صورت گرفته درخصوص این کنفرانس‌ها انگیزه‌ای برای حرکت زنان و گفتگو و گاهی اوقات همکاری و غالباً تبادل اطلاعات بین دولت‌ها و جامعه مدنی محسوب می‌شوند.

این کنفرانس‌ها ایجاد شبکه‌های ملی، منطقه‌ای و فراملی در طول دهه را تسهیل بخشیده و به ابزاری برای زنان جهت تعیین دستور کار در رسیدن به اهداف خود تبدیل شده‌اند.

کنفرانس‌های مذکور، همچنین تفاوت‌های موجود و آشکار برحسب جایگاه، اولویت، طبقه و نژاد همه طبقه‌بندی‌های قراردادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه، بین زنان که اغلب جزیی از گرایش‌ها و تفاوت‌های کلی شمال-جنوب است را مشخص نموده‌اند.

سازمان‌های زنان در خلال دهه ملل متحد برای زنان، شبکه‌هایی در چارچوب یا فراتر از مرزهای ملی ایجاد کرده تا اطلاعات خود را مبادله و از فعالیت‌های یکدیگر حمایت نمایند. جریان کنفرانس‌ها، باعث تحرک فوق‌العاده‌ای در گروه‌های زنان شده‌اند. سازمان‌های خصوصی نیز از این روند با اختصاص منابع مالی برای جنبش‌های جدید حمایت کردند و کنفرانس‌های جهانی ملل متحد به محلی برای سازمان یافتن مواضع زنان کشورها تلقی گردیده است.

شبکه‌های زنان بسیاری در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ تأسیس گردید که ایجاد این شبکه‌ها به دلیل وجود ملاحظات عملی در شناخت مسائل در سطح جهانی بوده است. به‌طور مثال: سارا لانگوو^۱ مدیر شبکه ارتباط و توسعه زنان آفریقایی (FEMNET) و بنیانگذار مجمع زنان زامبیایی، می‌گوید که در دهه زنان ملل متحد یک اجلاس منطقه‌ای در اکتبر ۱۹۸۴ در آروشا، تانزانیا برگزار گردید که از سوی شبکه ارتباط و توسعه زنان آفریقایی حمایت می‌شده است.

تقویت این شبکه‌ها برای افزایش و تعمیق خلاقیت‌ها و تفکر انتقادی از طریق بحث و مبادله اطلاعات بوده است به طوری که شبکه‌های مذکور مسائل جهانی را از طریق همکاری و اتخاذ اقدامات مشترک جهانی مورد بررسی قرار داده و تلاش‌های سازمان‌ها و ساختارهای محلی را به نهادها و ساختارهای بین‌المللی مرتبط ساخته و مشارکت را تسهیل نموده و به موقعیت‌های متغیر و جدید سریعاً پاسخ داده‌اند.

«پیتر هاس» از سیاستمدارانی که به تحلیل نقش شبکه‌ها پرداخته و معتقد می‌باشد که شبکه‌ها با وظیفه منحصر به فردی می‌توانند در یک جامعه بازی کنند. شبکه‌های اطلاعاتی متخصص محور، از طریق آگاهی‌ها و اطلاعات خود نقش اساسی را در یاری رساندن به دولت‌ها در تعیین منافع خود، چارچوب‌بندی مسائل مورد بحث، پیشنهاد سیاست‌های خاص و سیاست همکاری بین‌المللی ایفا می‌کنند. به‌طور مثال، می‌توان به شبکه‌هایی مانند اعضای سازمان توسعه و محیط‌زیست زنان که در کنفرانس‌های ملل متحد به اهداف خود دسترسی پیدا کرده و دستور کارهایی تنظیم نموده‌اند، اشاره کرد. شبکه‌ای که در جریان آماده‌سازی کنفرانس ملل متحد در خصوص توسعه و محیط‌زیست در ریو در ۱۹۹۲ تشکیل شد و از تجربیات کنفرانس‌های

مکزیکوسیتی، کپنهاگ و نایروبی بهره لازم را برای درج خواسته‌های زنان در سند رسمی کنفرانس یعنی دستور کار ۲۱ برد. این شبکه قبل از کنفرانس، نیروهایی را موظف کرد تا پیش نویس اولیه دستور کار ۲۱ را تنظیم و سند خود را با دستور کار ۲۱ زنان مقایسه کنند. سازمان توسعه و محیط زیست زنان، ابزارهای جدیدی تحت عنوان «پلی بین مشورت‌های رسمی و مشورت‌های سازمان‌های غیردولتی مشابه» از اجلاس ریودوژانیرو به کار گرفته‌است.

در سال ۱۹۹۳، شبکه عملیات جهانی برای حقوق بشر نزدیک به نیم میلیون نفر امضاکننده را از سراسر جهان با این درخواست که «حقوق زنان حقوق بشر می‌باشد» جمع‌آوری کرده و توانست بر روی نتیجه کنفرانس ملل متحد در خصوص حقوق بشر در وین تأثیرگذار باشد.

شارلوت بانچ و نیامه ریلی اظهار می‌نمایند که: «این درخواست به خوبی نشان داد که چطور شبکه‌سازی در سازمان‌های زنان روی می‌دهد. در زمانی که این درخواست مطرح شد، هیچ شبکه حقوقی زنان وجود نداشت، اما این شبکه‌های بین‌المللی جنبش‌های زنان بودند که مسأله را دنبال می‌کردند».

عملیات مذکور همچنین توسط شبکه‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌ها و گروه‌های متعدد دیگر تقویت شد، بانچ و ریلی می‌نویسند: «هدف مستمر شبکه‌سازی عبارت است از بهره‌مندی از سیستم‌های ارتباطی موجود و تحرک یک ایده به‌گونه‌ای که در مالکیت یک مکان واحد قرار نگیرد». کنفرانس ملل متحد در خصوص حقوق بشر انگیزه‌هایی برای این عملیات به وجود آورد که رابطه بین کنفرانس‌ها و شبکه‌سازی را نشان می‌دهد.

زنان بار دیگر در کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه ۱۹۹۴ از اجلاس سران به‌عنوان ابزاری مؤثر استفاده نمودند. این کنفرانس موقعیتی فراهم آورد که در آن دیگر سازمان‌های غیردولتی و شبکه‌ها می‌توانستند با یکدیگر متحد شوند. در خود کنفرانس، زنان سرآمد، یک بار دیگر از سوی سازمان توسعه و محیط زیست سامان‌دهی شده و بر مبنای اسناد گذشته ملل متحد شروع به فعالیت کرده تا حقوق بشر اعمالی در طرح‌ها و سیاست‌های جمعیتی را نمایان سازند. از طریق این اجلاس سران، گروه‌های جدیدی نظیر اتحادیه‌های زنان توانستند در روند کنفرانس وارد شوند. نتیجه مشترکی که برای

شبکه‌های زنان، سازمان‌های غیردولتی در این اجلاس حاصل شد، دسترسی به این اجماع گسترده در بین نمایندگان حاضر بود که: «توسعه اقتصادی و کاهش جمعیت به نحو مؤثری از طریق ارتقاء حقوق زنان» تأمین می‌شود.

اجلاس سران جهان برای توسعه اجتماعی در کپنهاگ در ۱۹۹۵، شاید برای اولین بار فرصتی برای همگرایی جنبش‌های مردمی اصلی برای حقوق اقتصادی و اجتماعی را فراهم آورد. زیرا که رهبران و حکومت‌های جهان در بالاترین سطح سیاسی این اجلاس، به «برقراری برابری و انصاف بین زنان و مردان» و نیز «ارتقای چشم انداز جنسیتی» در روند تصمیم‌گیری متعهد شدند.

در اجلاس اجتماعی سران همچنین، جنبش زنان به آگاهی درخصوص سیاست‌های توسعه و ارتباط آن با سیاست‌های حقوقی دست یافت. زیرا که طبقه کارگر و دیگر گروه‌های محروم «حق توسعه» را یکی از حقوق اصلی بشر تلقی و مسائل مربوط به حقوق جمعی، یعنی «سکوی سیاسی مردم ستم‌دیده» را به‌عنوان یکی از مسائل مهم مطرح می‌کردند.

امروزه زنان از طریق شبکه‌سازی آموخته‌اند که زمینه‌های مشترک را شناخته و علیرغم وجود تفاوت‌ها با یکدیگر همکاری نمایند. برای مثال، زنان اروپای غربی با زنانی از دیگر مناطق همکاری کرده تا چشم‌اندازهای جنسیتی درخصوص مسائل جمعیتی را ارتقا بخشند و آنان همچنین یاد گرفته‌اند که به جای مخالفت صرف از طریق مذاکره، استدلال و کسب حمایت سیاسی برای رسیدن به اهداف خود تلاش نمایند.

شاخه‌های جدید در معماری موضوعات زنان:

«نهادهای مختص زنان در سازمان ملل متحد»

صندوق توسعه ملل متحد برای زنان (UNIFEM) نهاد کوچکی در سازمان ملل است که تاکنون توانسته با اختصاص منابع خود به مسائلی که برای جنبش‌های جهانی زنان حائز اهمیت است، سامان‌دهی امور را به‌دست گرفته و محور سازمان‌های زنان در گرد آمدن آنها و متمرکز ساختن انرژی آنان در اهداف مشترک بوده است.

این صندوق دارای ساختاری خودگردان بوده و با برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) مشارکت دارد. این مشارکت باعث افزایش شمار حمایت‌کنندگان از این کارگزاری شده و امکان دسترسی زنان در کشورهای در حال توسعه به صندوق را نیز فراهم می‌کند. این زنان می‌توانند از طریق هر یک از دفاتر کشوری برنامه توسعه ملل متحد، درخواست‌های تخصصی خود را به صندوق ارائه کنند. اگرچه بودجه این صندوق در مقایسه با منابع برنامه توسعه ملل متحد محدود است، اما تأمین اعتبارات مالی صندوق در حال افزایش می‌باشد. بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۴، کمک‌های داوطلبانه به آن از ۴ میلیون دلار به ۱۱۱ میلیون دلار افزایش یافته است. صندوق بخشی از این بودجه را برای پروژه‌هایی هزینه کرده است که بعداً از سوی دیگر نهادهای سازمان ملل نیز مورد حمایت قرار گرفته‌اند. طی یک دوره سه ساله این صندوق از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ سرمایه‌گذاری خود را در پروژه‌هایی به نفع زنان در کشورهای در حال توسعه تقریباً دوبرابر نمود به طوری که تا سال ۲۰۰۰ اعتبارات مالی مربوطه به ۳۰ میلیون دلار رسید. صندوق توسعه ملل متحد برای زنان در پانزده سال اول خود، به‌عنوان عنصری شتاب‌بخش عمل نموده و از پروژه‌های زنان رأساً و یا از طریق جذب حمایت‌های منابع دیگر، حمایت مالی به عمل می‌آورد. جایگاه این نهاد در برنامه توسعه ملل متحد این امکان را داده است تا با دسترسی به شبکه کارگزاری‌های کشوری این برنامه به همکاری با زنان ذی‌نفع بپردازد.

UNIFEM همچنین به ایجاد صندوق‌های اعتباری با منابع قابل‌تجدید برای زنان فقیر و خانواده‌های آنان اقدام نموده است. این صندوق به طرح‌ریزی پروژه‌های سازمان‌های دیگر نیز که شامل هر دو جنسیت می‌شود یاری می‌نماید. مهمترین دستاورد این صندوق ارتقای درک زنان فقیر نسبت به میزان توانایی‌های خود در کاهش فقر بوده است. مأموران این نهاد اغلب برای ملاقات با زنان در کشورهای مختلف اعزام شده تا نظرات آنان را در خصوص تغییرات لازم جویا شوند.

در این رابطه مارگارت سیندر، مدیر سابق این نهاد، می‌گوید: «ما دوست داشتیم زیر یک درخت بنشینیم و با زنان صحبت کرده و از نگرانی‌های آنان جویا شویم». صندوق توسعه ملل متحد با آگاهی یافتن از این روند توانست به جای فعالیت پروژه به پروژه، در قالب طرح و برنامه عمل نماید. به طوریکه موجب گردید که از اواسط

دهه ۹۰، UNFPA برنامه خود را گسترش دهد. یکی از نقاط قوت UNFPA برقراری ارتباط با سازمان‌های منطقه‌ای نظیر مجمع آسیای جنوبی برای همکاری‌های منطقه‌ای، جامعه اقتصادی کشورهای آفریقای غربی، نهاد بین دولتی در زمینه توسعه و جامعه توسعه آفریقای جنوبی می‌باشد.

ارتباط با این سازمان‌ها روابطی دوطرفه و متقابل می‌باشند چنانچه از یک سو صندوق توسعه ملل متحد به ارتقای ظرفیت‌سازی در زمینه برابری جنسیتی و حقوق زنان می‌پردازد و از سوی دیگر مسائل کلیدی پیش‌رو جهت تمرکز به صندوق پیشنهاد می‌شوند. ارائه پیشنهاد درخصوص ایده‌های جدید به صندوق از طریق اداره‌های منطقه‌ای فعال در قالب شبکه برای جنبش زنان از دیگر روش‌ها می‌باشد. این امکان وجود دارد که طرحی را از منطقه‌ای گرفته و آن را با همکاران خود در دیگر ادارات صندوق نیز مطرح نماید.

نمونه خوبی از فعالیت صندوق توسعه ملل متحد برای زنان، فعالیت درخصوص موضوع امنیت زنان است. به‌طور مثال، برنامه بحران درخصوص زنان آفریقایی، که در بُعد داخلی از زنان بی پناه حمایت می‌کرد، توسعه فعالیتی است که در آفریقای شرقی توسط «لاکت دیراسه»^۱ به خوبی و قبل از ورود سازمان ملل در عملیات صلح‌سازی این منطقه آغاز شده بود. این اقدام موجب مشروعیت صندوق در طرح‌ریزی یک برنامه جهانی درخصوص فراهم آوردن زمینه مناسب برای عملیات صلح‌سازی گردید.

صندوق توسعه ملل متحد برای زنان، مسأله خشونت علیه زنان که از نگرانی‌های اصلی جنبش جهانی زنان می‌باشد را نیز مورد توجه قرار داده است. صندوق امانی این نهاد از سال ۱۹۷۷ در حمایت از فعالیت‌های کاهش‌دهنده خشونت علیه زنان، از پروژه‌هایی با استفاده از اعتبارات مالی حمایت‌کنندگان خصوصی یا دولت‌ها فعالیت می‌نماید.

تا سال ۲۰۰۴ این صندوق امانی بیش از ۸ میلیون دلار برای ۱۷۵ مبتکر از ۹۶ کشور فعال در زمینه آموزش عمومی پیرامون ماهیت و دامنه خشونت علیه زنان و راه‌های خاتمه بخشیدن به آن هزینه کرده است.

صندوق توسعه ملل متحد برای زنان، در نوامبر ۲۰۰۴ با اعطای هدایایی به ۲۰ پروژه تحقیقاتی، خشونت جنسی در ۱۷ کشور در حال توسعه و ارتباط بین توسعه، صلح و خشونت علیه زنان را مورد بررسی قرار داد.

UNIFEM با حمایت از شبکه‌های زنان فعال در مسائل کلان اقتصادی و تضمین توجه به جنسیت در روند تدوین سیاست‌های تجاری به روند جهانی‌شدن نیز پاسخ داده است. برای مثال، ایجاد شبکه جدیدی از سازمان‌های غیردولتی به نام Mercosur Red در مورد پیشبرد مسائل جنسیتی و حقوق زنان در معاهده تجاری Mercosur فعالیت و حمایت نموده است. شبکه مذکور توانسته است اتحادیه‌های موجود غیردولتی زنان را به فعالان دیگری چون اتحادیه‌های تجاری و دانشگاه‌ها مرتبط نماید.

صندوق توسعه ملل متحد برای زنان همچنین از شبکه‌هایی که درصد افزایش مشارکت سیاسی زنان از طریق آموزش به رأی‌دهندگان و زنان کاندیدا برای نمایندگی مجلس هستند، حمایت به عمل می‌آورد.

هر چند که صندوق توسعه ملل متحد برای زنان یکی از کوچک‌ترین نهادهای سازمان ملل متحد است اما انتظار می‌رود که به دلیل ثمربخش بودن و تأثیر به‌سزایی که در برنامه‌های مربوطه داشته پا به پای هم‌تایان قوی‌تر خود گام بردارد. از آنجایی که رئیس این صندوق نسبت به رؤسای برنامه توسعه ملل متحد در سطح پایین‌تری قرار دارد، در نتیجه امکان حضور در برخی نشست‌های تصمیم‌گیری خاص رؤسای سطوح بالاتر را ندارد.

از عوامل موفقیت این صندوق می‌توان به میزان، تعهد کارکنان شبکه اداره‌های منطقه‌ای، ارتباط صندوق با سازمان‌های منطقه‌ای و نیز حمایت‌های جنبش جهانی زنان از این نهاد اشاره نمود.

مؤسسه بین‌المللی تحقیق و آموزش برای پیشبرد حقوق زنان (INSTRAW)، مانند صندوق توسعه ملل متحد برای زنان، نهادی مستقل در سازمان ملل است که از ابتدا به لحاظ مالی دچار کشمکش و مشکل بوده است. اکثر حمایت‌کنندگان علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در «تولید» بوده و قانع کردن آنها درخصوص توانایی تغییر سیاست‌ها توسط تحقیقات، دشوار بوده است. زیرا در دهه اول تاسیس این مؤسسه در حمایت از

تحقیقات مربوط به کار زنان در بخش غیررسمی فعال و تأثیرگذار بوده است. نهاد مذکور، همچنین از گزارشات صندوق توسعه ملل متحد برای زنان و بررسی‌های جهانی در خصوص جایگاه زنان در توسعه بهره‌مند می‌شده است.

در سال ۱۹۹۹، براساس مطالعه واحد تحقیقات مشترک سازمان ملل توصیه شد که مؤسسه مذکور همچنان یک صندوق جداگانه باقی بماند که این نظر تحت تأثیر فهم واحد مذکور از میزان فعالیت‌ها و پژوهش‌های مؤسسه و حمایتی بود که برنامه عمل پکن از آن به عمل می‌آورد. در حال حاضر، مؤسسه از حداقل حمایت مالی از سوی سازمان ملل برخوردار می‌باشد.

اکنون مؤسسه بین‌المللی تحقیق و آموزش برای پیشبرد حقوق زنان یک استراتژی شبکه‌سازی سه بخشی شامل ۱. مرکز و کانون اصلی، ۲. سازمان‌های پشتیبان منطقه‌ای جامعه مدنی و ۳. انجمن‌های خاص را در برنامه خود در نظر گرفته است.

اینترنت نیز در افزایش کمک به مؤسسه از طریق آن‌لاین بسته‌ها و دوره‌های آموزشی در خصوص ظرفیت‌سازی در جنسیت و توسعه، حفظ صلح، جنگل‌کاری، محیط‌زیست، و ارتقای برابری جنسیتی، نقش به‌سزایی دارد.

این مؤسسه همچنین تحقیقاتی در خصوص مشارکت اقتصادی زنان مهاجر از طریق ارسال دستمزد آنها و نیز در خصوص تأمین اعتبارات مالی برای توسعه انجام داده است. مدیر سابق مؤسسه در ۱۹۹۸ نوشت که به دلیل تهدیداتی که جهانی شدن برای پیشبرد حقوق زنان به دنبال دارد. «نیاز برای سیاست تحقیقاتی متمرکز و آموزش روابط جنسیتی بیش از پیش احساس می‌شود».

در مباحث مرتبط با موفقیت این دو نهاد زنان در سازمان ملل، حمایت خارجی بسیار با اهمیت می‌باشد و همچنین برنامه‌ریزی و پروژه‌های صندوق توسعه ملل متحد برای زنان به حمایت جنبش جهانی زنان به واسطه نیاز به تأمین منابع جهت ایده‌های ارائه شده بستگی دارد. مؤسسه بین‌المللی تحقیق و آموزش برای پیشبرد حقوق زنان نیز علی‌رغم تلاش در انجام وظایف خود از حمایت سازمان‌های دیگر بهره‌مند نبوده است. این عدم حمایت از یک‌سو به مکان این مؤسسه برمی‌گردد که به جای نیویورک در «سانتو دومینگو»^۱ واقع شده و از سوی دیگر به مشکلات اقناع‌کردن حامیان مبنی بر

1. Santo Domingo

ارزشمند بودن تحقیقات به منظور یاری به حقوق زنان در کشورهای در حال توسعه مرتبط می‌گردد. علی‌رغم این موانع باید اذعان کرد که در نهایت استقرار هر دوی این نهادها حاکی از قدرتمندی شبکه‌های زنان است.

کمیسیون مقام زنان (CSW)

در طول دهه ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵، در سیستم ملل متحد به‌ویژه در فعالیتهای بین‌المللی مربوطه در مجمع عمومی، کمیته‌ها و کنفرانس‌ها تغییرات مؤثر چندی در حوزه زنان انجام شد.

سازوکارهای داخلی و به‌ویژه نهادهای زن محوری نظیر UNIFEM، INSRTAW و نیز کانون‌های جنسیتی مرکزی در نهادهای مختلف سازمان ملل وظایف خود را فعالانه جهت ورود زنان به روندها، طرح‌های توسعه‌ای و کنفرانس‌ها دنبال می‌نمایند. این افزایش فضای حمایتی رسمی و بین‌المللی برای زنان، روی نقش «کمیسیون مقام زنان» از بدو تأسیس توجه خاصی به مسائل زنان و ریاست زنان در سازمان ملل متحد داشته است.

در حال حاضر، جنبش جهانی زنان نه تنها به دلیل مشارکت در کنفرانس‌های جهانی ملل متحد، بلکه به جهت افزایش مهارت‌ها در بررسی دستورکارهای سازمان ملل توانسته است که هویت سیاسی قدرتمندی پیدا کند. نمایندگان این جنبش، مهارت‌های لازم برای فعالیت در سازمان ملل در تمام سطوح طرح‌ریزی برای کنفرانس‌ها را آموزش دیده‌اند. روند اجرایی در دو دهه اول این کمیسیون موجب کاهش ایفای نقش و ظرفیت این نهاد شده است. در دهه بین‌المللی زنان، مسئولیت‌های جدید بسیاری در این راستا بدون تأمین اعتبار مالی لازم در نظر گرفته شده بود که تأسیس UNIFEM و INSTRAW، ابزارهای سازمان ملل در اجرای روندهای برپایی کنفرانس‌ها به‌ویژه در ارتباط با زنان و توسعه می‌باشند.

از دیگر عوامل مؤثر در تضعیف نقش کمیسیون مقام زن، تقویت مکانیزم‌های ملی که موجب اعزام رؤسا و مدیران دولتی در عرصه جهانی جهت ایفای نمایندگی بوده است. این افراد نوعاً بوروکرات‌های سلسله مراتبی دولتی بودند که با تأثیرگذاری سیاسی ناچیز در کشور خود و یا بر نمایندگان خویش در سازمان ملل و فاقد اثربخشی

رؤسای زنی که سابقاً از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی قدرتمند به کمیسیون اعزام می‌گردیدند، بودند.

جایگاه «کمیسیون مقام زن» در سال ۱۹۸۰ و با پیشنهاد قرارگرفتن در شورای فرهنگی و اقتصادی (ECOSOC) نزول پیدا کرد، هرچند که در مقابل پیشنهادی مطرح گردید مبنی بر اینکه کمیسیون بر چگونگی اجرای طرح اقدامات نایروبی نظارت کند و چون این امر به کمیسیون نقشی محوری اعطاء می‌کرد؛ مورد تأیید واقع گردید. جدال بین این دو پیشنهاد یک سؤال مهم را مطرح نمود: مسیر تغییرات کدامند؟ از داخل سازمان ملل متحد یا از سوی گروه‌های خارجی جنبش زنان؟ اما یک مسأله روشن بود و آن تغییر روش‌های قدرتمند شدن زنان در سازمان ملل.

آمینا ماما سازمان ملل را وسیله‌ای مناسب برای طرح تمایلات فمینیستی در حوزه بین‌الملل می‌داند، اما عنوان می‌کند: پذیرش اعضای افراطی از جنبش‌های متعدد زنان به عضویت «فمینیسم سازمان ملل» موجب تشکیل «فمینیسم بوروکرات شده توسط ملل متحد» گردیده است که این افراد مسئول «تداوم و تسریع توسعه» با موضوع آفریقا، می‌باشند.

با تغییرات در چشم‌اندازهای خارجی یا جهانی - سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی - به‌ویژه در سال‌های اخیر به‌طور حتم دیگر مراکز اصلی و داخلی برای پیشبرد حقوق زنان فعال از سال ۱۹۷۵ نیز متفاوت شده‌اند.

در سال ۲۰۰۴ نشست تخصصی درخصوص نقش مکانیزم‌های ملی در ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان، توسط بخش پیشبرد حقوق زنان برگزار شد که مقدمه‌ای برای نشست‌های کمیسیون در مارس ۲۰۰۵ محسوب می‌گردید. در این گزارش چنین آمده است:

«در حالی که دستاوردهای مهمی در دهه گذشته وجود داشته است، اما چالش‌ها و فشارهای بسیاری نیز بوده است. حجم وسیعی از فشارهای مطرح شده در سال ۱۹۹۵ هنوز هم وجود دارند. بسیاری از تشکیلات داخلی کشورها دارای وظایف مهم و نامطمئنی هستند. گاهی اوقات این تشکیلات درخصوص جریان اصلی جنسیت و تأثیر سیاست‌های توسعه در سطح ملی، و تمایلات نهادهای محلی زنان که انتظار دارند تشکیلات داخلی علیرغم آگاهی از نیاز به فعالیت سازنده به ایفای نقش سنتی‌تری در

اجرای پروژه‌ها بپردازند، در برزخ به سر می‌برند. بسیاری از تشکیلات داخلی از سوی رهبران سیاسی که ضامن جدی گرفتن فعالیت و نقش تشکیلات زنان می‌باشند حمایت نمی‌شوند. در برخی موارد، دولتمردان کلیه موارد مرتبط با زنان و امور جنسیتی را به تشکیلاتی مخالف جریان جنسیتی اصلی می‌سپارند». کارشناسان در بخش پنجم گزارش خود این‌گونه ادامه می‌دهند: «تغییرات در جغرافیای سیاسی، سیستم‌های تولید، حاکمیت‌های ملی و جهانی، جامعه و فرهنگ مطرح شده در کنفرانس پکن ۱۹۹۵ در دهه گذشته شدت پیدا کرده‌اند و تأثیر مهمی بر روابط جنسیتی، نقش، مسائل محوری، ارتباط و برخوردهای ملی در زمینه برابری جنسیتی داشته‌اند. آزادسازی بازار و اصلاحات حاکمیتی و نیز جریانات دیگری نظیر شیوع ویروس عالم‌گیر ایدز، شهرنشینی، اشکال جدید مخاصمات، افزایش مهاجرت و تکنولوژی‌های ارتباطی جدید و فناوری‌های دیگر، موجد این تغییرات بوده‌اند».

به دنبال این تحلیل‌ها، بازسازی نقش‌ها و تغییر این کانون‌های اصلی مورد توجه واقع شده‌اند. این نظریات در خصوص مکانیزم‌های ملی می‌توانند در معماری ساختاری سازمان ملل برای زنان نیز اعمال شوند. همان‌طور که عملکردهای کنفرانس‌های جهانی در خصوص تنزل جایگاه زنان و در نتیجه فرصت‌های مذاکرات بین‌المللی به دلیل افول سازمان‌های غیردولتی کاهش پیدا می‌کنند، کمیسیون مقام زنان، شاید بتواند بار دیگر فضایی برای مذاکرات ایجاد نماید.

با افزایش سطح و قدرت مشارکت زنان در سیاست‌های غیررسمی، این احتمال وجود دارد که باردیگر شرکت‌کنندگان در اجلاس کمیسیون مقام زنان به جای دولت‌ها، نمایندگان جنبش‌ها باشند که این امر هرچند مطابق با ساختار کمیسیون مذکور می‌باشد اما هنوز در پرده ابهام می‌باشد.

در دهه اخیر و به دنبال بررسی‌های انجام گرفته، بسیاری از تنگناها و انشقاق‌های تاریخ زنان با سازمان ملل از جمله جدایی بین افزایش قدرت زنان با کاهش در وضعیت آنان در این زمینه با افزایش فضاهایی برای حمایت از زنان در عرصه بین‌المللی با تردیدهایی در خصوص ارزش این حوزه‌ها آشکار شده است. وقایع این دوره همچنین حاکی از تغییرات مهمی هستند که هم در حاکمیت جهانی و هم در پاسخ مردم به این تغییرات، در شرف وقوع می‌باشند.

منابع

1. Women, Development and the UN, DEVAKI Jain, United Nations Intellectual History Project Series, 2005.
2. Human Rights Quarterly, Volume 30, No. 2, May 2008.
3. Debating NGO Accountability, Jem Bendell, UN Non-Governmental Liaison Service, 2006.
4. ISIS International Annual Report, 2007.
5. Law and Rules Relating to Violence against Women and Children, Prof. C.V sison, prof. C.L. Jardeleza, 2007.
6. The IMF, the World Bank Group and the Question of Human Rights, Bahram Ghazi Translational Publishers 2005.